

Understanding the Behavior of Social Movements in the Foreign Policy of Contemporary Era

Vahid Zolfaghari

PhD. in Comparative Politics and Postdoctoral Researcher, Munich, Germany. Zolfaghari.vahid@gmail.com

Abstract

As an elitist concept in the traditional approach, foreign policy does not have any relation with socio-political life. Such interpretation is not necessarily a political lie, but a cognitive bias. Despite the transition of social movements' researches to the literature of foreign policy in recent years, the influence of this social force on foreign policy is still neglected. Such interpretation is due to overlooking the social forces and the lack of alternative arenas of political action and irrationality of democratic politics in the traditional approach. However, social movements as an expression of modern societies' cleavages and continuity of politics with other tools, have a unique status in the ontology of foreign policy. Thus, the main question of this paper is to appraise whether the social movements lead to changing foreign policy or are just as the symbols of change in the preference of foreign policy? Based on the main hypothesis, liberation and changing the public discourse by social movements will not only shift the power but also pave the way to alternate politics. By employing the theory of sociology of social movements and the analytic method, this paper will test the hypothesis. The findings show that social movements and foreign policy are interdependent. Accordingly, foreign policy affects the formation of social movements and vice versa.

Keywords: Foreign policy, social movements, Power logic, Change politics, social cleavages.

درک رفتار جنبش‌های اجتماعی در سیاست خارجی دوران معاصر

وحید ذوالفقاری

دکتری سیاست تطبیقی و پژوهشگر پسادکتری، مونیخ، آلمان. Zolfaghari.vahid@gmail.com

چکیده

هدف پژوهش حاضر پاسخ به این سوال است که آیا جنبش‌های اجتماعی، به تغییر سیاست خارجی منجر می‌شوند؟ یا اینکه تنها نمادهایی از تغییر در اولویت سیاست خارجی هستند؟ طبق فرضیه پژوهش، رهایی‌بخشی و تغییر گفتمان عمومی توسط جنبش‌ها، ضمن تغییر قدرت، بستری برای تغییر سیاست به وجود می‌آورد. در پژوهش حاضر از نظریه جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی استفاده شده است. طبق یافته‌های پژوهش، جنبش‌های اجتماعی و سیاست خارجی، در پیوند متقابل با یکدیگر هستند. به این معنا که سیاست خارجی بر تکوین جنبش‌ها اثر می‌گذارد و جنبش‌ها هم بر فرآیند سیاست‌گذاری خارجی اثرگذار هستند.

کلیدواژه‌ها: سیاست خارجی، جنبش‌های اجتماعی، سیاست‌گذاری خارجی.

مقدمه

تلاش سیاست‌پژوهان، جامعه‌شناسان و رفتارشناسان برای مطالعه دلایل ظهور و توسعه کنش‌های جمعی و غفلت از نتایج و آثار آن، یک رویه سیاسی-پژوهشی در بین علمای روابط بین‌الملل و سیاست خارجی ایجاد کرد که طبق آن، جنبش‌های اجتماعی به‌عنوان وصله ناجور مطالعه سیاست خارجی پنداشته می‌شوند. به بیان دیگر، نگاه فرآیندی علمای روابط بین‌الملل و بی‌توجهی به منطق نتایج باعث شد تا اندیشه‌ورزی درباره جنبش‌های اجتماعی به‌سوی سنت مطالعات دموکراسی سوق داده شود. طبق این قرائت سیاست‌شناسانه، عدم تأثیرگذاری جنبش‌ها بر فرآیندهای تصمیم‌گیری ناشی از ماهیت «برون‌اجتماعی»^۱ سیاست خارجی است.

چنین گسستی بین کنش‌های جمعی و سیاست‌گذاری خارجی برآیندی از فقدان پردازش جامعه و نیروهای اجتماعی جدید در منطق نظریات روابط بین‌الملل از یک‌سو و جایگاه مبهم بازیگران غیردولتی در نظام بین‌الملل از سوی دیگر است. در واقع، تمایزگذاری بین پویش‌های اجتماعی و سیاسی به‌مثابه شالوده نظریه‌های مدرن روابط بین‌الملل باعث پایداری قرائت دیالکتیکی بین سیاست و جامعه شد. مانایی این شکاف باعث حاشیه‌راندگی و غفلت از فرآیندها و بازیگران اجتماعی به‌مثابه یکی از منابع تغییرات ساختاری و نهادی در سیاست خارجی گردید. طبق این قرائت ارتدوکس، سیاست خارجی یک موضوع مشاع و اجتماعی نیست. چنین درکی با تأکید بر ضرورت رازواری، سرعت عمل، شناخت فنون دیپلماسی به‌عنوان الزامات سیاست خارجی، ضمن بزرگ‌نمایی رفتارها و اقدامات سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیران، کنش‌های جمعی را به حاشیه می‌راند. این نوع خوانش ارتدادی از جنبش‌های اجتماعی در نص صریح ادبیات کلاسیک را با ماهیت استعلایی رئالیسم محافظه‌کار هم می‌توان تبیین کرد (ذوالفقاری، ۱۳۹۹، ص ۱۹۵-۱۸۹). به این ترتیب که ولایت مطلقه دولت در سیاست خارجی، حصار آهنینی در نظام بین‌الملل کشید که با وجود مشارکت نیروهای مختلف اجتماعی، ضریب نفوذ آن‌ها در سیاست خارجی را به حداقل رساند. علاوه بر آن، بی‌اعتنایی به اصول اخلاقی و نگاه ناسوتی به شالوده‌های معنایی سیاست خارجی به‌عنوان وجه دیگر کرسی ولایی دولت در رهیافت سنتی است. پاندومی چنین روایتی باعث بی‌توجهی به اثرات و نتایج جنبش‌های اجتماعی بر سیاست خارجی شد.

اما نكوهش جنبش‌های اجتماعی به‌عنوان مداخله غیردموکراتیک در سیاست به‌تدریج با اشتها کنش‌های جمعی به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین شالوده‌های سیاست دموکراتیک در دهه ۱۹۶۰ جابه‌جا شد. همچنین گذار پارادایمی جنبش‌های اجتماعی از رفتار توده‌ای به بسیج منابع، فرآیند سیاسی و جنبش‌های اجتماعی نوین از یک‌سو و دوره‌ای شدن کنش‌های جمعی و اثرات هم‌گراینده یا واگراینده آن‌ها بر فرآیند سیاست‌گذاری، فهم اثرات آن‌ها بر سیاست خارجی را درخور مطالعه ساخت. در واقع، منزلت‌رایی بخشی جنبش‌های اجتماعی به‌مثابه برآیندی از فرآیندهای نمادین اعتراضات (Germain & Kenny, ۲۰۰۵, p. ۸)، با

^۱. Outer-Societal

وعده نظم اخلاقی جدید، ضمن ارائه الگویی برای جامعه جهانی و دموکراتیک، تأثیراتی بر سیاست خارجی برجای می‌گذارند. در بیان پیداتر، منطبق تناسب^۱ به‌عنوان شالوده رفتاری جنبش‌های اجتماعی، اهمیتی برای اثرگذاری بر سیاست خارجی جهت تکوین نظم نوین جهانی مبتنی بر ارزش‌ها و هویت‌های هنجاری است. در بیان دیگر، جنبش‌های اجتماعی نقش مهمی در گسترش رژیم شهروندی، جامعه‌بودگی و تمهید فرصت برای شهروندان جهت اثرگذاری بر سیاست‌گذاری خارجی دارند.

برخلاف قرائت سیاست‌شناسان، درک جامعه‌شناختی از جنبش‌های اجتماعی قائل به اثرگذاری این نیروی اجتماعی جدید بر سیاست خارجی است. تعدد قرائت‌ها به‌مثابه مولود موضوعیت مطالعه جنبش‌های اجتماعی بر سیاست خارجی، تبیین نحوه اثرگذاری کنش‌های جمعی بر رفتار دولت‌ها را ضرورت بخشید. در پرتو این بایسته، فهم اثرات تاکتیک‌های تخریبی-هزینه‌ساز و اعتدالی-هنجارمند به‌تمام اصلی این پژوهش بدل شد. نگاه مینی‌ماکسی برخی پژوهش‌ها باعث شد تا برخی تنها بر وجوه سلبی و برخی تنها بر ابعاد ایجابی کنش‌های جمعی تمرکز کنند. حال آنکه دسترس‌پذیری ساختارهای فرصت‌سیاسی، ماهیت نهادی سیستم سیاسی و رفتار حاکمان در پرتو فرآیندهای جهانی‌شدن و انقلاب‌شناختی و فرسایش شکاف اطلاعاتی بین سیاست‌گذاران و جامعه، لزوم توجه به تمام ابعاد جنبش‌های اجتماعی و آثار آن بر سیاست خارجی را ایجاب می‌کند. درواقع، وجاهت موضوعی جنبش‌های اجتماعی در ادبیات سیاست خارجی باعث شد تا مطالعه راهبردهای رفتاری، محیط، موضوع و پیوندهای نهادی و غیرنهادی جنبش‌ها اهمیت بسیاری در فرآیند سیاست‌گذاری داشته باشند.

حال با تأمل در ملاحظات بالا، پژوهش جاری درصدد تحلیل این مسئله است که آیا جنبش‌های اجتماعی به تغییر سیاست خارجی منجر می‌شوند یا اینکه تنها نمادهایی از تغییر در اولویت سیاست خارجی ایجاد می‌کنند؟ طبق فرضیه پژوهش، رهایی‌بخشی و تغییر گفتمان عمومی به‌عنوان هسته اصلی جنبش‌ها ضمن تغییر قدرت، بستری برای تغییر سیاست به وجود می‌آورد. به بیان دیگر، گذار از اقتدارگرایی بوروکراتیک و رشد سیاست برون‌سپاری مسئولیت به‌مثابه برآیند دموکراسی‌سازی، به اثرگذاری جنبش‌های اجتماعی بر سیاست خارجی منجر می‌شود. پژوهش با کاربرد نظریه جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی و روش تحلیلی، قائل به ارتباط متقابل بین جنبش‌های اجتماعی و سیاست خارجی است.

چارچوب نظری

در منظومه شناختی نظریات روابط بین‌الملل و سنتی، جنبش‌های اجتماعی به‌عنوان نیروهای بی‌قدرتی پنداشته می‌شوند که تأثیری بر سیاست خارجی ندارند. طبق این فهم، پیدایش دولت‌های ملی در بزنگاه وستفاليا با مزده روابط بین‌الملل نوین و مشق دیپلماسی و سیاست‌گذاری، تنها بر پیوند بین دولت‌ها به‌عنوان ضرورت سیاست خارجی تأکید کرد. دگرستیزی، انکار زیست سیاسی مستقل نیروهای اجتماعی، قرینه‌پنداری تمام دولت‌ها، پیشوایی رئالیسم محافظه‌کار، ولایت مطلقه دولت و تلقی آن به عقل منفصل نیروهای اجتماعی از یک‌سو، و هستی‌شناسی ساختارگرا، معرفت‌شناسی تعمیم‌انگار و روش‌شناسی تک‌ساختی نظریات کلاسیک از سوی دیگر باعث بی‌توجهی به نقش جنبش‌های اجتماعی در سیاست‌گذاری خارجی شد. به بیان دیگر،

^۱. Logic of Appropriateness

نظریات کلاسیک از انکار به معنا می‌رسند؛ به این معنا که یا جایگاهی برای جنبش‌های اجتماعی در سیاست‌گذاری خارجی قائل نیستند و یا مشارکت آن‌ها را باعث آلاینده‌گی و نازایی سیاست‌گذاری می‌پندارند.

اما با اغماض می‌توان ظهور رهیافت‌های پساتجربی را نقطه عطف مطالعه اثرات جنبش‌های اجتماعی در سیاست خارجی پنداشت. این تحول پارادایمی با تأکید بر ماهیت رهایی‌بخش جنبش‌ها، آن‌ها را یک نیروی اجتماعی می‌پندارد که موازنه‌ای در برابر ماهیت تکنوکراتیک، اقتصادی و ساختاری برقرار می‌کند. برخلاف منطق تحلیلی ملی‌گرایانه و فردگرایانه علمای روابط بین‌الملل، جامعه‌شناسان سیاسی و تطبیقی جایگاه ویژه‌ای برای جنبش‌های اجتماعی در فهم سیاست خارجی قائلند. طبق این رهیافت نوین، کنش‌های جمعی با خلق راهبردهای سیاسی نوین، سیاست‌های دولت را با محدودیت‌هایی مواجه می‌کنند (Chandler, ۲۰۰۴, p. ۱۴۲). با این وجود، قرائت‌های نوین با الهام از گفتمان توکویلی، نقش جنبش‌های اجتماعی در سیاست خارجی را تحدید قدرت دولت و مشروعیت بخشی به باورهای جمعی می‌پندارند. حال آنکه طبق منطق جامعه‌شناختی این پژوهش، جنبش‌ها به‌عنوان بخشی از زیرساختار گفتمانی، اثرات تاکتیکی (تغییر سیاست‌گذاری) و راهبردی (تغییر فرهنگ سیاسی) بر سیاست خارجی دارند. به بیان دیگر، طبق نظریه جنبش‌های اجتماعی نوین، اثرات کنش‌های جمعی بر سیاست خارجی به‌صورت ماهوی، نهادی و غیرنهادی جلوه می‌یابد.

اثرات ماهوی-معرفتی جنبش‌ها بر سیاست خارجی به دو شکل برنامه‌دار و سیاستی نمایان می‌شود. براین اساس، جنبش‌ها با تلاش برای نمایندگی شکاف‌های اجتماعی، مطالبات نوینی را در دستور کار سیاست‌گذاری قرار می‌دهند. در صورتی که حاکمیت سیاسی و تصمیم‌گیران فرصتی برای استماع خواسته‌های جدید مهیاء نکنند، جنبش‌ها با استخدام راهبردهای هزینه‌بردار، توجه آن‌ها را به موضوعات جدید و مغفول جلب می‌کنند (King & et al., ۲۰۰۵, p. ۱۲۱۴-۱۲۱۸). از سوی دیگر، اهتمام جنبش‌ها برای متقاعدسازی سیاست‌گذاران جهت وضع قوانین همسو با اهداف‌شان باعث تأثیرگذاری این نیروهای اجتماعی بر سیاست خارجی می‌شود. علاوه بر اثرگذاری مستقیم کنش‌های جمعی بر فرآیند تصمیم‌گیری، گاهی جنبش‌ها از طریق نیروهای میانجی بر سیاست‌گذاران فشار وارد می‌کنند. اهمیت این نیروهای شفیع برای جنبش‌ها تاحدی است که غیبت آن‌ها منجر به حاشیه‌راندگی جنبش‌های اجتماعی و اثرات آن‌ها بر سیاست خارجی خواهد شد.

برخلاف اثرات ماهوی، آثار نهادی جنبش‌ها بر سیاست خارجی کمتر مورد توجه قرار گرفت. حال آنکه منطق نهادی دارای دو وجه رویه‌ای و درون‌نهادی است. طبق منطق رویه‌ای، تغییر در روابط بین جنبش‌های اجتماعی و نهادهای خُرد سیاسی مانند احزاب به‌عنوان مرجع اصلی این رهیافت است. در بیان دیگر، جنبش‌های اجتماعی با تغییر تاکتیک‌های سیاسی و گذار از خصومت و آپاتی سیاسی، ضمن پیوند با نیروهای اجتماعی نهادی، درصد تأثیرگذاری بر سیاست خارجی هستند. همچنین، رفتارها و تاکتیک‌های جنبش‌های اجتماعی با تغییر ساختار داخلی نهادهای سیاسی منجر به تغییرات درون‌نهادی می‌شوند. به این ترتیب، دستیابی به این تغییرات و تمهید روزهایی برای اثرگذاری جنبش‌ها بر فرآیند تصمیم‌گیری باعث تداوم اثرات آن‌ها بر زیست سیاسی و سیاست‌گذاری خواهد شد (Kolb, ۲۰۰۷, p. ۳۵).

در نهایت، با وجود سهم اندک مطالعات برای فهم تغییرات سیاسی غیرنهادی، ظهور گونه‌هایی از تغییرات فرهنگی توسط جنبش‌های اجتماعی دلالت بر زیست سیاسی آن‌ها دارد. در واقع، مشارکت در جنبش با فرصت‌سازی و شبکه‌سازی سیاسی، تأثیراتی بر سیاست خارجی برجای می‌گذارد. بر این اساس، سیاست‌ورزی به‌مثابه مولود مشارکت در جنبش، ضمن تغییر وضعیت موجود، حس کارآمدی برای مشارکت‌جویان ایجاد می‌کند (Tarrow, ۲۰۱۱, p. ۲۲۱). طبق این فهم، مشارکت در جنبش به تریبونی برای طرح مطالبات شهروندان بدل می‌شود. در بیان دیگر، تغییر ایدئولوژیکی و رفتاری منجر به تغییر هویت سیاسی و اجتماعی شهروندان می‌شود. در واقع، تغییر وجدان و خودآگاهی سیاسی به‌عنوان شالوده‌ای برای بسیج سیاسی بالقوه، به یکی از کانال‌های اثرگذاری جنبش‌ها بر سیاست خارجی بدل شد. گذشته‌ازآن، تغییر وجدان سیاسی کنش‌گران جمعی با اثرگذاری بر جامعه و تغییر افکار عمومی، بستر جدیدی برای اثرگذاری بر سیاست خارجی مهیا می‌کند. به این معنا که با تأثیرگذاری بر فرهنگ سیاسی جامعه، امکانی برای تغییر رفتارهای دولت هم به وجود می‌آورند.

طبق پشتوانه نظری پژوهش، اصلی‌ترین تأثیر جنبش‌های اجتماعی بر سیاست خارجی در دو شکل «مقبولیت» و «دستاوردها» نمایان می‌شود. به این صورت که وجاهت این کنش‌های جمعی در عصر جدید ضمن جلب‌نظر حاکمیت سیاسی، امتیازات و فرصت‌های جدیدی برای نیروهای اجتماعی جدید ایجاد می‌کند. چنین بازخوردی به‌مثابه آیتی بر اثرات غیرمستقیم جنبش، تألیف مطالبات نوین را مدیون نیروهای میانجی است که فشارها و رفتارهای این نیروهای شفیع، باعث اثرگذاری جنبش‌ها بر سیاست‌گذاری خارجی می‌شود. اما گاهی هم جنبش‌ها با کاربرد تاکتیک‌های مختلف و تغییر ترجیحات جامعه، بر سیاست‌گذاری اثر می‌گذارند. علاوه‌براین خوانش دیالکتیکی، آلترناتیو دیگر بر پیوند متقابل جنبش‌ها و سیاست خارجی تأکید می‌کند. به این معنا که جنبش‌ها نه تنها بر تصمیم‌گیری در سیاست خارجی اثر دارند، بلکه با الهام از رفتار دولت‌ها، تغییر و یا تعدیل می‌یابند. بنابراین، طبق گفتمان الیستی، هرچه سطح مطالبه‌گری جنبش‌ها بیشتر باشد، حمایت متحدان قدرتمند سیاسی ضرورت می‌یابد. حال آنکه در گفتمان کثرت‌گرایی، حساسیت موضوعی، حمایت نیروهای میانجی را ضرورت می‌بخشد. طبق چنین روایتی، اگرچه فقدان نیروهای میانجی قدرتمند، فرصتی برای تأثیرگذاری بر محیط سیاسی - اجتماعی تمهید می‌کند اما تغییری در سیاست‌گذاری ایجاد نمی‌کند. به این معنا که با تأثیرگذاری بر ایستارها و رفتارهای عمومی، انگیزه‌ای برای تغییر ساختاری و فرهنگی ایجاد می‌کنند. در بیان پیداتر، جنبش‌های اجتماعی با تأثیرگذاری بر افکار عمومی، درصدد ایجاد ائتلاف هستند. به این معنا که حمایت افکار عمومی به مشروعیت جنبش‌های اجتماعی در مقابل حاکمیت منجر می‌شود. در نهایت، جنبش‌ها با نمایندگی در سیاست، تلاش وافر برای تبدیل مطالبات به تصمیم سیاسی می‌کنند.

سنجش پتانسیل اثرگذاری جنبش‌های اجتماعی بر سیاست خارجی

فعلیت مکانیسم‌های تغییر سیاسی برای نیل به نتایج، تحلیل نحوه اثرگذاری بر فرآیند سیاست‌گذاری خارجی را به یک ضرورت بدل ساخت. چنین فهمی با تأکید بر پیوند بین جنبش‌ها و تغییرات سیاسی به‌مثابه گام آغازین جهت سنجش سطوح اثرگذاری کنش‌های جمعی بر سیاست خارجی است. این قرائت در قالب گذار از انفعال به فاعلیت سیاسی تبلور می‌یابد. به این معنا که

پتانسیل جنبش‌های نوین، فرصت بهینه‌ای برای اثرگذاری بر سیاست خارجی به وجود می‌آورد. ظرفیت سیاست‌گذاری جنبش‌ها تاحدی است که جنبش‌های دموکراسی‌خواه در اروپای شرقی در سال ۱۹۸۹، نقش مهمی در ایجاد نظم نوین جهانی ایفا کردند. همچنین، کنش‌های توده‌ای و تظاهرات خیابانی در چکسلواکی، آلمان شرقی، مجارستان، لهستان و رومانی نیز نقش بسزایی در فروپاشی رژیم‌های کمونیستی این کشورها داشته‌اند. بسیج‌های مردمی در کشورهای حوزه بالتیک، به فروپاشی شوروی سابق در سال ۱۹۹۱ منجر شد. علاوه بر آن، جنبش‌های اعتراضی در کشورهای عربی از سال ۲۰۱۰ به بعد باعث شد تا سیاست‌شناسان مژده ظهور نسل چهارم امواج دموکراسی‌خواهی را سر دهند. گذشته از آن، رشد جنبش‌های ناسیونالیستی نوین به‌ویژه در دموکراسی‌های پساصنعتی (Coticchia & Vignoli, ۲۰۲۰, p. ۵۲۵-۵۲۸) به‌ویژه ظهور ترامپ در سال ۲۰۱۶ و دوقطبی شدن کم‌نظیر جامعه آمریکا در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۲۰، موفقیت جنبش برگسیت در بریتانیا و تشدید گفتمان مخالفت با چندفرهنگ‌گرایی در اروپا، تأثیرات عمیقی بر سیاست خارجی به جا گذاشتند.

چنین تحولات و دگردیسی‌هایی که اغلب برآیندی از ظهور جنبش‌های اجتماعی هستند، آیتی بر توانایی این کنش‌های جمعی برای اثرگذاری بر فرآیندهای تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری است. طبق تحلیل پژوهش جاری، اغلب جنبش‌های اجتماعی دارای ظرفیت‌های رفتاری، نهادی، سیاسی-اجتماعی و سازمانی هستند که فرصت مہیابی برای اثرگذاری بر سیاست‌گذاری خارجی فراهم می‌کنند. اما ناگفته پیداست که با وجود اهمیت زیاد بسیج تمام ظرفیت‌ها برای اثرگذاری بر سیاست‌گذاری، گاهی جنبش‌ها با استخدام یکی از آن‌ها قادر به دستیابی به نتایج مطلوب خودشانند.

الف- ظرفیت رفتاری جنبش‌های اجتماعی

اساساً اثرگذاری جنبش‌های اجتماعی بر سیاست‌گذاران خارجی را با دو رفتار اخلاص‌گرایانه یا اقناعی می‌توان سنجید. طبق منطق اخلاص‌گرا، درک جنبش‌های اجتماعی به‌عنوان بازیگران هزینه‌ساز و تهدیدی برای نخبگان سیاسی اغلب واکنش‌های سیاست‌گذاران را در پی دارد. به‌این‌ترتیب که گاهی رفتارهای هزینه‌ساز جنبش‌ها با امتیازات پیش‌دستانه یا مشت آهنین مواجه می‌شود. صرف‌نظر از نوع واکنش سیاست‌گذاران، رفتارهای اخلاص‌گرایانه جنبش‌ها بر نهادهای سیاست‌گذار به‌معنای اثرگذاری بر سیاست‌گذاری است. گامسون در اثرش با عنوان «استراتژی اعتراضات اجتماعی»، کامیابی راهبردهای خراب‌کارانه جنبش‌ها در اثرگذاری بر سیاست‌گذاری را بیش از تاکتیک‌های اعتدالی می‌داند (Gamson, ۱۹۹۰, p. ۸۷). طبق این فهم، مختل‌سازی کارکرد فرآیندها و نهادهای سیاست‌گذار خارجی، فرصتی برای اثرگذاری جنبش‌ها بر سیاست خارجی مهیا می‌کند. حال آنکه حکم به بی‌قدرتی جنبش‌ها به اقتضای درک آن‌ها به‌مثابه حلقه‌ای از زنجیره تحولات از یک‌سو و راهبرد خودپارانه حاکمیت جهت مدیریت رفتارهای تخریبی جنبش‌ها از سوی دیگر، آیتی بر اثرات غیرمستقیم جنبش‌ها بر سیاست خارجی است.

اما رفتارهای اقناعی با تأکید بر حمایت‌ها و سمپاتی‌های بازیگران ثالث، جنبش‌های اجتماعی را بازیگران فرصت‌ساز می‌پندارد. مزیت راهبردی بازیگران ثالث برای جنبش‌ها تاحدی است که غفلت رسانه‌ای از تاکتیک‌های جنبش، به ناکامی آن‌ها در اثرگذاری بر سیاست خارجی خواهد انجامید (Lipsky, ۱۹۶۸, p. ۱۱۵۱). برای نمونه، جنبش‌های حقوق مدنی به‌ویژه در

ایالت آلاباما در آمریکا، به تصویب قانون حق رأی در سال ۱۹۶۵ منجر شد. همسو با چنین فهمی، همنشینی بین جنبش‌ها و نیروهای میانه‌جی، روزنه‌ای برای اثرگذاری بر سیاست خارجی مهیاء می‌نماید. این گونه رفتارها ضمن تلقی جنبش‌ها به‌عنوان شکلی از ارتباطات، شیوه‌ای مهم برای اثرگذاری بر سیاست‌گذاری پنداشته می‌شوند. با وجود تفاوت‌های تاکتیکی بین رفتارهای ایجابی و سلبی جنبش‌ها، اعتقاد به بسیج بازیگران قدرتمند جهت توسعه اهداف جنبش، اثرگذاری غیرمستقیم جنبش بر سیاست خارجی و بسترسازی برای تغییر سیاست‌گذاری در پرتو تحولات کلان به‌مثابه وجوه مشترک راهبردی آن‌ها است.

ب- ظرفیت نهادی جنبش‌های اجتماعی

طبق این الگو، تاکتیک‌های نهادی بستری برای اثرگذاری جنبش بر سیاست‌گذاری فراهم می‌کنند. چنین تاکتیک‌هایی شامل سیاست‌های انتخاباتی، ائتلاف سیاسی، لابی‌گری و رفتارهای قانونی-قضایی می‌شود. حسب این الگو، تبدیل جنبش‌ها به گروه‌های ذی‌نفع، مطالبه آن‌ها برای اثرگذاری بر سیاست‌گذاری خارجی را محقق می‌سازد. برخلاف پتانسیل رفتاری که روزمرگی تاکتیکی و ادغام بوروکراتیک را به عامل بازدارنده‌ای برای اثرگذاری جنبش‌ها بر سیاست‌گذاری خارجی تلقی می‌کند، تغییرات سازمانی و تاکتیکی در الگوی نهادی، اثرگذاری جنبش‌ها بر سیاست‌گذاری را افزایش می‌دهد (Della Porta, ۱۹۴۵-۲۰۲۰). از سوی دیگر، این الگو حفظ موقعیت داخلی را مهم‌تر از تعقیب یک هدف سیاستی و خاص می‌داند. به گواه مطالعات، ناکامی جنبش‌های ضدهسته‌ای مدلول تعقیب یک هدف خاص است. حال‌آنکه جنبش‌های زیست محیطی با تلاش برای مشارکت مشروع در فرآیند قانون‌گذاری و لابی‌گری سیاسی، اثرات مهمی بر سیاست‌گذاری خارجی دارند (Costain, ۱۹۸۱). در واقع، به‌جای تکیه بر بازیگران برون-سیستمی و تاکتیک تخریبی، موفقیت جنبش‌ها به تغییرات درون-سیستمی و تاکتیک‌های اعتدالی وابستگی تام دارد (Andrews, ۲۰۰۱, p. ۷۵). به این معنا که رویه حمایتی رژیم سیاسی و رفتار حرفه‌ای بوروکرات‌های داخلی، تلاش جنبش‌ها برای اثرگذاری بر سیاست خارجی را منتج به نتیجه می‌کند. حال‌آنکه حاکمیت متصلب سیاسی، تأثیرگذاری جنبش‌های اجتماعی بر سیاست‌گذاری خارجی را نامحتمل می‌سازد.

بنابراین، این الگو با اقتداء به کثرت‌گرایی سیاسی، بوروکراسی‌سازی، حرفه‌ای شدن و ائتلاف‌های سیاسی، جنبش را مکانیسم‌های ضروری جهت اثرگذاری بر سیاست‌گذاری خارجی می‌انگارد. طبق این فهم، درک موضع اپوزیسیونی متحدان سیاسی جنبش به‌عنوان فرصتی برای بسیج سیاسی، حضور آن‌ها در قدرت سیاسی را روزنه‌ای برای تأثیر جنبش‌ها بر سیاست‌گذاری خارجی تلقی می‌کند. براساس این فرمول، فعالان جنبش سیاهان در تلاش برای رشد خودآگاهی سیاسی جامعه و تکوین ایستارهای سیاسی برآمدند. هدف این جنبش‌ها، فشار بر تصمیم‌گیران جهت تأثیرگذاری بر نهادهای سیاسی و اقتصادی در جنوب بوده است. چنین رفتاری به‌معنای گذار از هدف‌گذاری تاکتیکی به راهبردی است. بنابراین، این الگو ضمن تأکید بر شکاف اولویت‌های سیاسی جنبش‌ها به‌عنوان پاشنه آشیل آن جهت اثرگذاری بر سیاست خارجی، قائل به همنشینی جنبش‌های اجتماعی با متغیرهای نهادی، سازمانی و فرهنگی است.

پ- ظرفیت سیاسی جنبش‌های اجتماعی

این الگو با استخدام سیاست اقناعی، بر اثرگذاری جنبش‌های اجتماعی بر سیاست خارجی از طریق تغییر افکار عمومی مبادرت می‌کند. به بیان دیگر، جنبش‌های اجتماعی با تلاش برای تغییر افکار عمومی و تعدیل اولویت‌ها و مطالبات سیاستی خود، مترصد اثرگذاری بر رفتار دولت هستند (Page & Shapiro, ۱۹۸۳, p. ۱۷۷-۱۸۰). براساس این فهم، حمایت افکار عمومی از مطالبات جنبش‌های اجتماعی، فشاری بر تصمیم‌گیران تحمیل می‌کند تا خواسته‌های جنبش را در فرآیند سیاست‌گذاری خارجی مورد توجه قرار دهند. این قرائت با تأکید بر اثرات غیرمستقیم جنبش‌های اجتماعی، تغییر افکار عمومی را بستری برای تغییر رفتار دولت‌ها تلقی می‌کند. اما برخی منتقدان با انکار چنین فرضیه‌ای، بر این باورند که تنها در موضوعات سیاسی بنیادین و حساس، افکار عمومی بستر اثرگذاری جنبش‌ها بر سیاست خارجی را تسهیل می‌کند. حال آنکه دیگر منتقدان معتقدند که شکاف بین نخبگان سیاسی، فرصتی برای اثرگذاری مستقیم جنبش‌ها بر سیاست خارجی به وجود می‌آورد (Burstein, ۲۰۰۶, p. ۲۲۷۴-۲۲۷۶). چنین انتقادی در امتداد تز «تشدید اثرات سیاستی»^۱، بر این باور است که جنبش‌های اجتماعی فارغ از افکار عمومی بر تصمیمات سیاستی تأثیر می‌گذارند اما تنها در بحبوحه اعتراضات اجتماعی گسترده، افکار عمومی بساط اثرگذاری بیشتر جنبش‌ها بر فرآیند تصمیم‌گیری را پهن می‌کنند. مصداق بارز چنین فرضیه‌ای، جنبش‌های زیست محیطی آمریکا در طی سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۹۸ است که با گسترش اعتراضات و تأثیرگذاری بر وجدان عمومی، اثرات بیشتری بر فرآیند سیاست‌گذاری برجای گذاشتند (Agnone, ۲۰۰۷, p. ۱۵۹۷). بنابراین، صرف‌نظر از نوع موضوع، جنبش‌های اجتماعی با تغییر افکار عمومی و از مجرای اجتماعی، قادر به اثرگذاری بر سیاست خارجی خواهند بود.

از منظر انتخاباتی، پاسخ‌گویی دولتمردان به شهروندان به مثابه منطق انتخاباتی، تلاشی برای تداوم قدرت است. چنین فرضیه‌ای با عنوان «استبداد اکثریت»^۲، لزوماً نه به معنای تکریم مطالبات مردم که یک رفتار ابزاری جهت حفظ قدرت است (Flesher Fominaya, ۲۰۲۰). تبادر زنجیره هم‌ارزی از بطن چنین منطقی، با تغییر افکار عمومی به تعدیل رفتار سیاست‌گذاران و در نهایت تغییر سیاست خارجی منجر می‌شود. شالوده چنین سندرومی، تجهیز شناختی از هزینه‌های انتخاباتی توجه به مطالبات اقلیت‌ها است. به این ترتیب، تغییر اولویت‌های اجتماعی، رشد حساسیت عمومی به موضوعات متبوع جنبش و تغییر مبانی ادراکی سیاست‌گذاران به عنوان استراتژی‌های کاربردی جنبش‌ها برای اثرگذاری بر سیاست‌گذاری خارجی می‌باشند.

ت- ظرفیت سازمانی جنبش‌های اجتماعی

طبق این الگو، رهبری، ساختار سازمانی و منابع جنبش نه تنها تعیین‌کننده نرخ تأثیر جنبش‌های اجتماعی بر سیاست خارجی هستند، بلکه آیتی جهت استخدام راهبردهای گوناگون محسوب می‌شوند. رمز کامیابی جنبش‌ها برای اثرگذاری بر سیاست خارجی در دوری از نگاه تک‌ساحت و کاربرد استراتژی‌های مختلف نفوذ است. آماج اصلی این راهبردها، فرآیند سیاست‌گذاری

^۱. Amplification Model of Policy Impact

^۲. Tyranny of Majority

خارجی است. در واقع، زیرساختارهای قدرتمند جنبش، تلنگری برای سیاست‌گذاران جهت امتیازدهی است. امتیازات پیش‌دستانه حاکمیت به مثابه دفاع دموکراتیک، حاکی از باور به ظرفیت تغییرسازی جنبش از طریق نهادهای موازی یا خودمختار، ائتلاف سیاسی و مکانیسم‌های هزینه‌سازانه است. حسب چنین فهمی، نوع منابع جنبش، تعیین‌کننده نوع راهبرد کاربردی جهت اثرگذاری بر سیاست خارجی است. به این معنا که ترجیح بسیج توده‌ای بر منابع مالی، نشان از استعمال بیشتر تاکتیک‌های اعتراضی است. از این رو، ماهیت کنش‌گری سیاسی جنبش‌های اجتماعی به تغییر کارکردهای جاری آن می‌انجامد (Clemens, ۱۹۹۷). براساس این الگو، برخورداری جنبش‌ها از ساختار رهبری پیچیده، شبکه‌های گسترده و منابع لازم، بستری برای تأثیرگذاری بر سیاست‌گذاری خارجی فراهم می‌کند (Andrews, ۲۰۰۱, p. ۷۶). به این ترتیب، نوع راهبرد استخدامی جنبش‌ها برای اثرگذاری بر سیاست خارجی به رهبری، سازمان و منابع آن بستگی تام دارد.

تحلیل ظرفیت‌های گوناگون جنبش‌های اجتماعی برای اثرگذاری بر سیاست خارجی، کمک به طرح دو قرائت فراگیر می‌کند. قرائت فرگشتی با وام‌گیری از الگوی توسعه سیستم‌های بسته، اثرگذاری جنبش‌ها بر سیاست‌گذاری خارجی را تابع چرخه زیستی و زنجیره تحول می‌داند. اما قرائت محیطی با توسل به الگوی توسعه سیستم‌های باز، اثرگذاری جنبش‌های اجتماعی بر سیاست خارجی را تابع محیط سیاسی می‌داند. طبق چنین فهمی، اثرات جنبش بر فرآیند تصمیم‌گیری نه تنها به انتخاب‌های استراتژیک بلکه به موقعیت و موضع نخبگان سیاسی و حمایت یا مخالفت سازمان‌های ذی‌نفع و دیگر جنبش‌ها بستگی تام دارد. اما انتقاد از ماهیت تک‌ساحت‌الگوهای چهارگانه بالا، ضرورت طرح یک رهیافت جامع را ایجاب می‌کند. چنین ضرورتی ناشی از تلاش جنبش‌های اجتماعی برای اثرگذاری بر سیاست خارجی از مجاری و مکانیسم‌های گوناگون است. وجه دیگر چنین ضرورتی، تحولات مختلف سیاست بین‌الملل در پرتو دمیدن امواج جهانی شدن و انقلاب اطلاعاتی از یک سو و پایان انحصار شناختی دولت در سیاست خارجی و قدرت‌گیری نیروهای اجتماعی نوظهور از سوی دیگر بار نشست. بنابراین، اهمیت جنبش‌های اجتماعی در فرآیند تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری خارجی در طی سال‌های اخیر را می‌توان در نوع مدیریت رژیم‌های دموکراتیک به وضوح مشاهده کرد.

جدول ۱- نوع مدیریت دموکراتیک جنبش‌های اجتماعی برای تأثیرگذاری بر سیاست خارجی

بوروکرات‌های دولت			
مخالفت با مطالبات جنبش‌های اجتماعی	پیوند محکم با مطالبات جنبش‌های اجتماعی		
تحریم نهادهای دولتی	بسیج سیاسی محض، اعتراضات محدود	پیوند رژیم با جنبش‌های اجتماعی	مسئولان منتخب
استراتژی‌های بشدت متهورانه	تحریم یا جایگزینی مسئولان منتخب	مخالفت رژیم با جنبش‌های اجتماعی	

طبق جدول بالا، زمانی که بوروکرات‌های دولتی و مسئولان منتخب با مطالبات جنبش‌های اجتماعی همسو باشند، فرصتی برای بسیج سیاسی جنبش‌ها و اثرگذاری آن‌ها بر سیاست خارجی به وجود می‌آید. اما اگر همسویی بوروکرات‌ها با مطالبات جنبش‌ها با مخالفت مسئولان منتخب همراه شود، کنش‌گران جمعی با راهبرد تحریم انتخابات و یا تلاش برای اقبال به نامزدهای رقیب در انتخابات آتی، بر فرآیند سیاست‌گذاری اثر می‌گذارند. از منظری دیگر، اگر مخالفت بوروکرات‌ها با همسویی مسئولان منتخب با مطالبات جنبش‌های اجتماعی همگام شود، تحریم نهادهای دولتی امکانی برای اثرگذاری جنبش‌ها بر فرآیند تصمیم‌گیری ایجاد می‌کند. درنهایت، مخالفت بوروکرات‌ها و مسئولان با جنبش‌های اجتماعی باعث استخدام تاکتیک‌های تهاجمی-تخریبی توسط کنش‌گران برای اثرگذاری بر سیاست خارجی می‌شود. این قرائت نوین با گذار از دیالکتیک موفقیت-ناکامی و تأکید بر منطق نتایج، اثرگذاری جنبش‌های اجتماعی بر سیاست خارجی را با سه رفتار «ائتلافی»، «تغییرطلبانه» و «دموکراتیک» تحلیل می‌کند. رفتار ائتلافی جنبش با ادغام در سیاست‌ورزی و تشیکلات نهادی جاری نمود می‌یابد. به بیان دیگر، نهادینگی جنبش در فرآیند سیاست‌گذاری رایج، فرصتی برای اثرگذاری بر سیاست خارجی به وجود می‌آورد. اما رفتار تغییرطلبانه جنبش با چرخش قدرت و نوع پیوند آن با دولت تجلی می‌یابد. طبق چنین رفتاری، جنبش‌های اجتماعی با اعمال تغییرات نهادی، مترصد نفوذ بر فرآیند سیاست‌گذاری خارجی هستند. اما رفتار دموکراتیک با تکریم حقوق جنبش‌های اجتماعی، فرصتی برای اثرگذاری آن‌ها بر سیاست خارجی به وجود می‌آورد. براین‌اساس، روابط متقابل و پویای بین رژیم‌های سیاسی و جنبش‌های اجتماعی باعث اثرگذاری نیروهای اجتماعی جدید بر سیاست خارجی می‌شود.

اثرگذاری جنبش‌های اجتماعی نوین بر سیاست خارجی دوران معاصر

ظهور جنبش‌های نوین اجتماعی از بطن تحولات و دگردیدی‌های اخیر، با گذار از قرائت توصیفی و سنجش کامیابی یا ناکامی آن‌ها در اثرگذاری بر سیاست‌گذاری خارجی، ضرورتی برای آزمون اثرات علی جنبش‌ها بر سیاست خارجی به وجود می‌آورد. درحالی‌که کامیابی جنبش‌ها در قرائت سنتی، زمانی تضمین می‌شود که تنها دارای یک هدف مشخص باشند، جامعیت و پیوندهای چندلایه بین جنبش و سیاست خارجی در قرائت مدرن، لازمه‌ی کامکاری و اثرگذاری آن‌ها بر تصمیم‌گیری است. به بیان دیگر، در قرائت سنتی برخی جنبش‌ها با داشتن جهت‌گیری نظام بین‌المللی، درصدد حفظ سیستم هستند (جنبش‌های اجتماعی واقع‌گرا). برخی دیگر با داشتن جهت‌گیری جامعه بین‌المللی، خواستار اصلاح سیستم (جنبش‌های اجتماعی خردگرا) و برخی هم با داشتن جهت‌گیری جامعه جهانی، در تلاش برای تغییر سیستم (جنبش‌های اجتماعی انقلابی) هستند (Buzan, ۲۰۰۴, p. ۹). برخلاف نگاه خطی رهیافت سنتی، اثرگذاری بر سیاست خارجی به‌عنوان تنها هدف بی‌قرینه جنبش‌های اجتماعی نوین نیست، بلکه آغازی برای نیل به اهداف کلان‌تر است. در بیان دیگر، پیوند بین جنبش‌های اجتماعی جدید و سیاست خارجی را باید بر مبنای موقعیت و سطوح اهداف جنبش تحلیل کرد. طبق این فهم، ماهیت فراسرزمینی این جنبش‌ها، ضرورت استخدام لایه‌های گوناگون رفتاری و چشم‌اندازهای مرزگشایانه در پیوند با سیاست خارجی را ایجاب می‌کند.

تحلیل منطق رفتاری و وجوبی جنبش‌های اجتماعی جدید نشان می‌دهد که این گونه جدید به‌ضرورت بدیلی برای قرائت ارتدوکس و سنتی نیست، بلکه گام تازه‌ای برای تکمیل آن است. این روایت منجر به بازبینی در تفسیرهای غایت‌شناسانه و ذات‌گرایانه می‌شود. در واقع، منطق جامعه‌شناختی بدیل جنبش‌های نوین، آیتی برای گذار از پیوند هنجاری به سیستمی-اجتماعی بین جنبش‌های اجتماعی و سیاست خارجی است (Luhmann, ۲۰۰۸, p. ۴۳-۸۸; Moghadam, ۲۰۲۰). جنبش‌های نوین به‌عنوان اجتماعات اپوزیسیونی و برساخته جامعه آگاه و مشارکت‌جو، علاوه بر ماهیت رهایی‌بخش و تنظیمی، نیازمند فرآیندهای اجتماعی-سیستمی جهت اثرگذاری بر سیاست خارجی هستند. طبق چنین فهمی، جنبش‌های نوین به‌مثابه اجتماعات فراسیستمی، با استعمال راهبردهای متفاوت، اهداف نوینی برای اثرگذاری بر سیاست خارجی ترسیم کرده است.

درنهایت، اعتراض به‌مثابه منطق رفتاری جنبش‌های نوین در پیوند با سیاست خارجی است. به این معنا که چالش‌های موجود در نظم و قواعد بین‌الملل، به‌مثابه موضوع اعتراض جنبش‌های نوین، محرکی برای اثرگذاری جنبش‌ها بر سیاست خارجی به وجود می‌آورد تا با فشار بر دولت، به تعدیل یا تغییر قواعد بین‌الملل بینجامد. به این ترتیب، جنبش‌های نوین با داشتن لایه‌های گوناگون رفتاری، به‌ضرورت دارای هویت و منافع قرینه از یک‌طرف و بیان پارادوکس‌های جوامع مدرن از طرف دیگر نیستند، بلکه گونه‌های مختلف جنبش‌های اجتماعی نوین، نوید نسل سوم منطق اجتماعی را می‌دهد که اهداف دیگری از پیوند با سیاست خارجی را می‌پروانند (Albert & Buzan, ۲۰۱۳, p. ۱۳۳). این منطق نوین به‌مثابه اندماج رهیافت‌های دولت‌محور و جامعه‌محور، نقش نیروهای اجتماعی غیردولتی به‌ویژه جنبش‌های اجتماعی بر فرآیند سیاست‌گذاری خارجی را برجسته

می‌سازد. از سوی دیگر، نسل سوم منطق اجتماعی با استخدام رهیافت ارزیابانه^۱ و حکمرانی^۲، سیاست‌گذاری خارجی را مولود روابط متقابل با نیروهای اجتماعی مختلف تلقی می‌کند (Knoepfel & et al., ۲۰۰۷, p. ۵۷). در پرتو تحولات سیاسی و قدرت‌گیری بیشتر جنبش‌های نوین در طی سال‌های اخیر، سیاست‌گذاری خارجی به‌مثابه پروسه مشارکتی، از مجرای چانه زنی میان نیروهای اجتماعی و شبکه‌های بین‌سازمانی امکان‌پذیر است.

نتیجه‌گیری

گذار مطالعات جنبش‌های اجتماعی از جامعه‌شناسی و علوم سیاسی به دیگر رشته‌ها به‌ویژه روابط بین‌الملل در طی دو دهه گذشته، نسل‌های تحقیقاتی گوناگونی را به‌بار آورد. اما برخلاف منطق عقلانی و رئالیستی نسل اول مطالعات برای تحلیل جنبش‌های اجتماعی، پژوهش جاری تلاش جنبش‌ها برای اثرگذاری بر سیاست خارجی را از منظر جامعه‌شناختی و با دکترین جنبش‌های اجتماعی نوین به محک آزمون گذاشت. براساس تر جنبش‌های اجتماعی، تأثیرگذاری جنبش‌های اجتماعی نیازمند متقاعد کردن بازیگران سیاسی درون سیستم و بازیگران دارای قدرت و تو است. هرچه بازیگران دارای قدرت و تو در سیستم بیشتر باشند، فرصت‌های بیشتری برای جنبش‌های اجتماعی ایجاد می‌شود.

یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که رابطه بین جنبش‌های اجتماعی و سیاست‌گذاری خارجی یک فرآیند دوطرفه است. بدان معنا که سیاست‌گذاری خارجی بستری برای ظهور جنبش‌های اجتماعی تمهید می‌کند. در مقابل، جنبش‌های اجتماعی هم بر فرآیند سیاست‌گذاری خارجی اثر می‌گذارند. حسب چنین فهمی، جنبش‌های اجتماعی با داشتن ظرفیت‌های رفتاری، نهادی، سیاسی و سازمانی، به نیروی اثرگذار بر تصمیمات حکومت در طی سال‌های اخیر بدل شدند. خاستگاه اصلی چنین اهمیتی، تغییر گفتمان عمومی است که با تغییر قدرت، بستری برای تغییر سیاست مهیاء کرد. بنابراین، برخلاف موضع انکاری-ایهامی سنتی درباره جنبش‌های اجتماعی که آن‌ها را نمادی از تحولات ساختاری مانند الغای سیستم برده‌داری، نئولیبرالیسم، امواج دموکراتیک‌سازی و جهانی‌شدن از یک سو و یا پیامدهای ثانویه و حاشیه‌ای منازعات ژئوپلیتیکی و درون‌دولتی مانند ملی‌گرایی، تنش‌های قومی، تروریسم و بحران‌های اقتصادی از سوی دیگر تلقی می‌کند، پژوهش جاری با تخصیص جایگاه ویژه برای جنبش‌های اجتماعی، بر این باور است که رفتارها و پیامدهای آن بر تصمیم‌گیری در سیاست خارجی تأثیر می‌گذارد. وجاهت جنبش‌های اجتماعی در فرآیند سیاست‌گذاری خارجی علاوه بر منطق نظری، مولود تحولات سیاسی نظیر بحران سیاسی اتحادیه اروپا، ظهور تحولات بهار عربی، رشد گروه تروریستی داعش، جنگ داخلی در سوریه، بحران پناهندگی، مداخله روسیه در اوکراین، فراندوم درباره برگسیت، افزایش محبوبیت احزاب راست افراطی، انتخاب و طرح استیضاح دونالد ترامپ و کاهش فرآیند دموکراتیک‌سازی در جهان است که تحت تأثیر جنبش‌های ناسیونالیستی، دینی-ایدئولوژیک تا کشمکش‌های دموکراتیک و تظاهرات ضدریاضت اقتصادی ظهور یافتند.

^۱. Evaluative Approach

^۲. Governance Approach

منابع

ذوالفقاری، وحید (۱۳۹۹). رفتارشناسی سیاسی نیروهای اجتماعی در سیاست خارجی. تهران: انتشارات نگاه معاصر.

- Agnone, J. (۲۰۰۷). Amplifying Public Opinion: The Policy Impact of the U.S. Environmental Movement. *Social Forces*, ۸۵(۴), p. ۱۵۹۳-۱۶۲۰.
- Albert, M. & Buzan, B. (۲۰۱۳). International Relations Theory and the Social Whole: Encounters and Gaps between IR and Sociology. *International Political Sociology*, ۷(۲), p. ۱۱۵-۱۳۵.
- Andrews, K.T. (۲۰۰۱). Social Movements and Policy Implementation: The Mississippi Civil Rights Movement and the War on Poverty, ۱۹۶۵ to ۱۹۷۱. *American Sociological Review*, ۶۶(۱), p. ۷۱-۹۵.
- Burstein, P. (۲۰۰۶). Why Estimates of the Impact of Public Opinion on Public Policy are Too High: Empirical and Theoretical Implications. *Social Forces*, ۸۴(۴), p. ۲۲۷۳-۲۲۸۹.
- Buzan, B. (۲۰۰۴). *From International to World Society? English School Theory and the Social Structure of Globalization*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Chandler, D. (۲۰۰۴). *Constructing Global Civil Society: Morality and Power in International Relations*. Palgrave Macmillan.
- Clemens, E. (۱۹۹۷). *The People's Lobby*. Chicago: University of Chicago Press.
- Costain, A. (۱۹۸۱). Representing Women. *Western Political Quarterly*, ۳۴, p. ۱۰۰-۱۱۳.
- Coticchia, F. & Vignoli, V. (۲۰۲۰). Populist Parties and Foreign Policy: The Case of Italy's Five Star Movement. *The British Journal of Politics and International Relations*, ۲۲(۳), P. ۵۲۳-۵۴۱.
- Della Porta, D. (۲۰۲۰). Building Bridges: Social Movements and Civil Society in Times of Crisis. *Voluntas: International Journal of Voluntary and Nonprofit Organizations*, No. ۳۱, p. ۹۳۸-۹۴۸.
- Flesher Fominaya, C. (۲۰۲۰). *Social Movements in a Globalized World*. London: Red Globe Press.
- Gamson, W.A. (۱۹۹۰). *The Strategy of Social Protest*. London: Wadsworth Publishing.
- Germain, R. & Kenny, M. (۲۰۰۵). The Idea of Global Civil Society. In; R. Germain & M. Kenny (ed.), *The Idea of Global Civil Society: Ethics and Politics in a Globalizing Era*. London: Routledge.
- King, B.G., Dahlin, E.C. & Cornwall, M. (۲۰۰۵). Winning Woman Suffrage One Step at a Time: Social Movements and the Logic of the Legislative Process. *Social Forces*, ۸۳(۳), p. ۱۲۱۱-۱۲۳۴.
- Knoepfel, P., Larrue, C., Varone, F. & Hill, M. (۲۰۰۷). *Public Policy Analysis*. London: The Policy Press.

- Kolb, F. (۲۰۰۷). *Protest and Opportunies: The Political Outcomes of Social Movements*. Berlin: Campus Verlag.
- Lipsky, M. (۱۹۶۸). Protest as a Political Resource. *American Political Science Review*, No. ۶۲, p. ۱۱۴۴-۱۱۵۸.
- Luhmann, N. (۲۰۰۸). Are There Still Indispensible Norms in Our Society? *Soziale Systems*, No. ۱, p. ۱۸-۳۷.
- Moghadam, V.M. (۲۰۲۰). *Globalization and Social Movements: The Populist Challenge and Democratic Alternatives*. London: Rowan & LITtefield Publishers.
- Page, B.I. & Shapiro, R.Y. (۱۹۸۳). Effects of Public Opinion on Policy. *The American Political Science Review*, ۷۷(۱), p. ۱۷۵-۱۹۰.
- Tarrow, S. (۲۰۱۱). *Power in Movement: Social Movements and Contentious Politics*. Cambridge: Cambridge University Press.